

هو العليم

متن کامل روایت عنوان بصری با ترجمه آن

علامه آية الله حاج سيد محمد حسين حسيني طهراني

رضوان الله عليه

روح مجرد، ص ۱۷۶

این روایت از حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام منقول است، و مجلسی در کتاب «بحار الأنوار» ذکر نموده است؛ و چون دستورالعمل جامعی است که از ناحیه آن امام همام نقل شده است، ما در اینجا عین الفاظ و عبارات روایت و به دنبال آن ترجمه‌اش را بدون اندک تصرف ذکر می‌نمائیم تا محبین و عاشقین سلوکِ اِلی اللّٰه از آن متمتع گردند:

أَقُولُ: وَجَدْتُ بِحَطِّ شَيْخِنَا الْبَهَائِيِّ قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ
مَا هَذَا لَفْظُهُ:

قَالَ الشَّيْخُ شَمْسُ الدِّينِ مُحَمَّدُ بْنُ مَكِّي: نَقَلْتُ مِنْ
حَطِّ الشَّيْخِ أَحْمَدَ الْفَرَاهَانِيِّ رَحِمَهُ اللَّهُ، عَنْ عُنْوَانِ
الْبَصْرِيِّ؛ وَكَانَ شَيْخًا كَبِيرًا قَدْ أَتَى عَلَيْهِ أَرْبَعٌ وَ

۱ در «أقرب الموارد» گوید: «عنوان الكتاب عنوانه»
کتاب عنوانه و يقال: علونه و عنه و عنه و عنه .
والاسم : العنوان . عنوان الكتاب و عنوانه و عنانهُ
و عنانهُ: سمته و ديباجته؛ سمي به لانه يعنُّ له من
ناحيته . وأصله عنان كرماني . وكلُّ ما استدلت بشيء

قَالَ: كُنْتُ أُخْتَلِفُ إِلَى مَالِكِ بْنِ أَنَسٍ سِنِينَ. فَلَمَّا قَدِمَ جَعْفَرُ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمَدِينَةَ اخْتَلَفْتُ إِلَيْهِ، وَ أَحْبَبْتُ أَنْ آخُذَ عَنْهُ كَمَا أَخَذْتُ عَنْ مَالِكِ.

«می گویم: من به خطّ شیخ ما: بهاءالدین عاملی

قدّس الله روحه چیزی را بدین عبارت یافتم:

شیخ شمس الدین محمد مکی (شهید اوّل)

گفت: من نقل می کنم از خطّ شیخ احمد فراهانی

رحمة الله از عنوان بصری؛ و وی پیرمردی فرتوت

بود که از عمرش نود و چهار سال سپری می گشت.

او گفت: حال من این طور بود که به نزد مالک

بن انس رفت و آمد داشتم.

چون جعفر صادق علیه السلام به مدینه آمد، من

به نزد او رفت و آمد کردم، و دوست داشتم همان

طوری که از مالک تحصیل علم کرده ام، از او نیز

يُظْهِرُكَ عَلَى غَيْرِهِ فَعُنْوَانٌ لَهُ؛ يُقَالُ:

الظَّاهِرُ عُنْوَانُ الْبَاطِنِ.»

تحصیل علم نمایم.»

فَقَالَ لِي يَوْمًا: إِنِّي رَجُلٌ مَطْلُوبٌ وَمَعَ ذَلِكَ لِي أُورَادٌ
فِي كُلِّ سَاعَةٍ مِنْ عَائَاءِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ، فَلَا تَشْغَلْنِي عَنْ
وَرْدِي! وَخُذْ عَن مَالِكَ وَاخْتَلِفْ إِلَيْهِ كَمَا كُنْتُ
تَخْتَلِفُ إِلَيْهِ.

«پس روزی آن حضرت به من گفت: من مردی
هستم مورد طلب دستگاه حکومتی (آزاد نیستم و
وقتم در اختیار خودم نیست، و جاسوسان و مفتشان
مرا مورد نظر و تحت مراقبه دارند.) و علاوه بر این،
من در هر ساعت از ساعات شبانه روز، اُوراد و
اذکاری دارم که بدانها مشغولم. تو مرا از وِردم و
ذِکرم باز مدار! و علومت را که می خواهی، از مالک
بگیر و در نزد او رفت و آمد داشته باش، همچنان که
سابقاً حالت اینطور بود که به سوی وی رفت و آمد
داستی.»

فَاغْتَمَمْتُ مِنْ ذَلِكَ، وَخَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهِ، وَقُلْتُ فِي
نَفْسِي: لَوْ تَفَرَّسَ فِي خَيْرِ الْمَا زَجَرَنِي عَنِ الْإِخْتِلَافِ إِلَيْهِ وَ
الْأَخْذِ عَنْهُ.

فَدَخَلْتُ مَسْجِدَ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ

سَلَّمْتُ عَلَيْهِ، ثُمَّ رَجَعْتُ مِنَ الْغَدِ إِلَى الرَّوْضَةِ وَ صَلَّيْتُ
فِيهَا رَكَعَتَيْنِ وَ قُلْتُ: أَسْأَلُكَ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ ! أَنْ تَعْطِفَ
عَلَى قَلْبِ جَعْفَرٍ، وَ تَرْزُقَنِي مِنْ عِلْمِهِ مَا أَهْتَدِي بِهِ إِلَى
صِرَاطِكَ الْمُسْتَقِيمِ !

«پس من از این جریان غمگین گشتم و از نزد وی
بیرون شدم، و با خود گفتم: اگر حضرت در من مقدار
خیر جزئی را هم تفرّس می نمود، هر آینه مرا از رفت
و آمد به سوی خودش، و تحصیل علم از محضرش
منع و طرد نمی کرد.»

پس داخل مسجد رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ
شدم و بر آن حضرت سلام کردم. سپس فردای آن
روز به سوی روضه برگشتم و در آنجا دو رکعت نماز
گزاردم و عرض کردم: ای خدا! ای خدا! من از تو
می خواهم تا قلب جعفر را بهمن متمایل فرمائی، و
از علمش به مقداری روزی من نمائی تا بتوانم بدان،
به سوی راه مستقیم و استوارت راه یابم!»

وَ رَجَعْتُ إِلَى دَارِي مُغْتَمًا وَ لَمْ أُخْتَلِفْ إِلَى مَالِكِ بْنِ
أَنَسٍ لِيَا أَشْرِبَ قَلْبِي مِنْ حُبِّ جَعْفَرٍ.

فَمَا خَرَجْتُ مِنْ دَارِي إِلَّا إِلَى الصَّلَاةِ

الْمَكْتُوبَةِ، حَتَّىٰ عَيْلَ صَبْرِي.

فَلَمَّا ضَاقَ صَدْرِي تَنَعَّلْتُ وَ تَرَدَّيْتُ وَ قَصَدْتُ
جَعْفَرًا، وَ كَانَ بَعْدَ مَا صَلَّيْتُ الْعَصْرَ.

«و با حال اندوه و غصّه به خانه‌ام بازگشتم؛ و
بجهت آن که دلم از محبت جعفر اشراب گردیده
بود، دیگر نزد مالک بن انس نرفتم. بنابراین از منزلم
خارج نشدم مگر برای نماز واجب (که باید در
مسجد با امام جماعت بجای آورم) تا به جایی که
صبرم تمام شد.

در اینحال که سینه‌ام گرفته بود و حوصله‌ام به
پایان رسیده بود نعلین خود را پوشیدم و ردای خود
را بر دوش افکندم و قصد زیارت و دیدار جعفر را
کردم؛ و این هنگامی بود که نماز عصر را بجا آورده
بودم.»

فَلَمَّا حَضَرْتُ بَابَ دَارِهِ اسْتَأْذَنْتُ عَلَيْهِ، فَخَرَجَ خَادِمٌ
لَهُ فَقَالَ:

مَا حَاجَتُكَ!؟

فَقُلْتُ: السَّلَامُ عَلَى الشَّرِيفِ.

فَقَالَ: هُوَ قَائِمٌ فِي مُصَلَّاهُ. فَجَلَسْتُ بِحِذَاءِ بَابِهِ. فَمَا

لَبِثْتُ إِلَّا يَسِيرًا إِذْ خَرَجَ خَادِمٌ فَقَالَ: ادْخُلْ عَلَيَّ بِرَكَّةِ
اللَّهِ. فَدَخَلْتُ وَ سَلَّمْتُ عَلَيْهِ. فَرَدَّ السَّلَامَ وَقَالَ: اجْلِسْ
! غَفَرَ اللَّهُ لَكَ !

«پس چون به درِ خانه حضرت رسیدم، اذن
دخول خواستم برای زیارت و دیدار حضرت. در
اینحال خادمی از حضرت بیرون آمد و گفت: چه
حاجت داری؟!»

گفتم: سلام کنم بر شریف.

خادم گفت: او در محلّ نماز خویش به نماز
ایستاده است. پس من مقابلدرِ منزل حضرت
نشستم. در اینحال فقط به مقدار مختصری درنگ
نمودم که خادمی آمد و گفت: به درون بیا تو بر برکت
خداوندی (که به تو عنایت کند). من داخل شدم و
بر حضرت سلام نمودم. حضرت سلام مرا پاسخ
گفتند و

فرمودند: بنشین! خداوندت پیامرزد!»

فَجَلَسْتُ، فَأَطْرَقَ مَلِيًّا، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ، وَقَالَ: أَبُو مَنْ

!؟

قُلْتُ: أَبُو عَبْدِ اللَّهِ !

قَالَ: ثَبَّتَ اللَّهُ كُنْيَتَكَ وَوَفَّقَكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ! مَا

مَسَأَلْتُكَ !؟

فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: لَوْ لَمْ يَكُنْ لِي مِنْ زِيَارَتِهِ وَالتَّسْلِيمِ

غَيْرُ هَذَا الدُّعَاءِ لَكَانَ كَثِيرًا.

«پس من نشستم، و حضرت قدری به حال تفکر

سر به زیر انداختند و سپس سر خود را بلند نمودند و

گفتند: کنیهات چیست !؟

گفتم: أبو عبدالله (پدر بنده خدا)

حضرت گفتند: خداوند کنیهات را ثابت گرداند

و تو را موفق بدارد ایابو عبدالله ! حاجت چیست

!؟

من در این لحظه با خود گفتم: اگر برای من از

این دیدار و سلامی که بر حضرت کردم غیر از

همین دعای حضرت هیچ چیز دیگری نباشد، هر آینه

بسیار است.»

ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ ثُمَّ قَالَ: مَا مَسَأَلْتُكَ !؟

فَقُلْتُ: سَأَلْتُ اللَّهَ أَنْ يُعْطِفَ قَلْبَكَ عَلَيَّ، وَ يَرْزُقَنِي

مِنْ عِلْمِكَ. وَأَرْجُو أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَجَابَنِي فِي الشَّرِيفِ مَا

سَأَلْتُهُ

فَقَالَ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! لَيْسَ الْعِلْمُ بِالتَّعَلُّمِ؛ إِنَّمَا هُوَ نُورٌ
يَقَعُ فِي قَلْبِمَنْ يَرِيدُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْ يَهْدِيَهُ. فَإِنْ أ
رَدَّتْ الْعِلْمَ فَاطْلُبْ أَوَّلًا فَيَنْفِسْكَ حَقِيقَةَ الْعُبُودِيَّةِ، وَ
اطْلُبِ الْعِلْمَ بِاسْتِعْمَالِهِ، وَاسْتَفْهِمِ اللَّهَ يَفْهَمُكَ!

«سپس حضرت سر خود را بلند نمود و گفت:

چه می خواهی؟!!

عرض کردم: از خداوند مسألت نمودم تا دلت را
بر من منعطف فرماید، و از علمت به من روزی کند.
و از خداوند امید دارم که آنچه را که درباره حضرت
شریف تو درخواست نموده‌ام به من عنایت نماید.

حضرت فرمود: ای ابا عبدالله! علم به آموختن
نیست. علم فقط نوری است که در دل کسی که
خداوند تبارک و تعالی اراده هدایت او را نموده
است واقع می شود. پس اگر علم می خواهی، باید در
اولین مرحله در نزد خودت حقیقت عبودیت را
بطلبی؛ و بواسطه عملکردن به علم، طالب علم باشی؛
و از خداوند بپرسی و استفهام نمائی تا خدایت ترا
جواب دهد و بفهماند.»

قُلْتُ: يَا شَرِيفُ! فَقَالَ: قُلْ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ!

قُلْتُ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! مَا حَقِيقَةُ الْعُبُودِيَةِ؟!

قَالَ: ثَلَاثَةٌ أَشْيَاءَ: أَنْ لَا يَرَى الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ فِيمَا خَوَّلَهُ

اللَّهُ مِلْكَ، لِأَنَّ الْعَبِيدَ لَا يَكُونُ لَهُمْ مِلْكٌ، يَرُونَ الْمَالَ مَالَ

اللَّهُ، يَضَعُونَهُ حَيْثُ أَمَرَهُمُ اللَّهُ بِهِ؛ وَلَا يَدَبِّرُ الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ

تَدْبِيرًا؛ وَجُمْلَةٌ اسْتِغَالِهِ فِيمَا أَمَرَهُ تَعَالَى بِهِ وَنَهَاهُ عَنْهُ.

فَإِذَا لَمْ يَرَ الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ فِيمَا خَوَّلَهُ اللَّهُ تَعَالَى مِلْكَ هَانَ

عَلَيْهِ الْإِنْفَاقُ فِيمَا أَمَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ يَنْفِقَ فِيهِ؛ وَإِذَا فَوَّضَ

الْعَبْدُ تَدْبِيرَ نَفْسِهِ عَلَى مُدَبِّرِهِ هَانَ عَلَيْهِ مَصَائِبُ الدُّنْيَا؛ وَ

إِذَا اسْتَغَلَ الْعَبْدُ بِمَا أَمَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى وَنَهَاهُ، لَا يَتَفَرَّغُ مِنْهُمَا

إِلَى الْمِرَاءِ وَالْمُبَاهَاةِ مَعَ النَّاسِ.

فَإِذَا أَكْرَمَ اللَّهُ الْعَبْدَ بِهَذِهِ الثَّلَاثَةِ هَانَ عَلَيْهِ الدُّنْيَا، وَ

إِبْلِيسُ، وَالْخَلْقُ. وَلَا يَطْلُبُ الدُّنْيَا تَكَاثُرًا وَتَفَاخُرًا، وَلَا

يَطْلُبُ مَا عِنْدَ النَّاسِ عِزًّا وَعُلُوءًا، وَلَا يَدْعُ أَيَّامَهُ بَاطِلًا.

فَهَذَا أَوَّلُ دَرَجَةِ التُّقَى. قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى:

﴿تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوءًا فِي

الْأَرْضِ وَلَا فِسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾.

«گفتم: ای شریف! گفت: بگو: ای پدر بنده خدا

^۱ آیه ۸۳، از سوره ۲۸: القصص

(أبا عبدالله)!

گفتم: ای ابا عبدالله! حقیقت عبودیت کدام

است؟

گفت: سه چیز است: اینکه بنده خدا برای خودش درباره آنچه را که خدا به وی سپرده است ملکیتی نبیند؛ چرا که بندگان دارای ملک نمی‌باشند، همه اموال را مال خدا می‌بینند، و در آنجائی که خداوند ایشان را امر نموده است که بنهند، می‌گذارند؛ و اینکه بنده خدا برای خودش مصلحت اندیشی و تدبیر نکند؛ و تمام مشغولیاتش در آن منحصر شود که خداوند او را بدان امر نموده است و یا از آن نهی فرموده است.

بنابراین، اگر بنده خدا برای خودش ملکیتی را در آنچه که خدا به او سپرده است نبیند، انفاق نمودن در آنچه خداوند تعالی بدان امر کرده است بر او آسان می‌شود. و چون بنده خدا تدبیر امور خود را به مُدبّرش بسپارد، مصائب و مشکلات دنیا بر وی آسان می‌گردد. و زمانی که اشتغال ورزد به آنچه را که خداوند به وی امر کرده و نهی نموده است،

دیگر فراغتی از آن دو امر نمی‌یابد تا مجال و فرصتی برای خودنمایی و فخریه نمودن با مردم پیدا نماید. پس چون خداوند، بنده خود را به این سه چیز گرامی بدارد، دنیا و ابلیس و خلائق بر وی سهل و آسان می‌گردد؛ و دنبال دنیا به جهت زیاده اندوزی و فخریه و مباحات با مردم نمی‌رود، آنچه را که از جاه و جلال و منصب و مال در دست مردم می‌نگرد، آنها را به جهت عزت و علو درجه خویشتن طلب نمی‌نماید، و روزهای خود را به بطالت و بیهوده رها نمی‌کند.

و این است اولین پله از نردبان تقوی. خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید:

آن سرای آخرت را ما قرار می‌دهیم برای کسانی که در زمین اراده بلندمنشی ندارند، و دنبال فساد نمی‌گردند؛ و تمام مراتب پیروزی و سعادت در پایان کار، انحصاراً برای مردمان با تقوی است.»

قُلْتُ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! أَوْصِنِي!

قَالَ: أَوْصِيكَ بِتِسْعَةِ أَشْيَاءَ، فَإِنَّهَا وَصِيَّتِي لِمُرِيدِي الطَّرِيقِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى، وَاللَّهُ أَسْأَلُ أَنْ يَوْفِّقَكَ لِاسْتِعْمَالِهِ.

ثَلَاثَةٌ مِنْهَا فِي رِيَاضَةِ النَّفْسِ، وَ ثَلَاثَةٌ مِنْهَا فِي الْحِلْمِ،
وَ ثَلَاثَةٌ مِنْهَا فِي الْعِلْمِ. فَاحْفَظْهَا، وَ إِيَّاكَ وَ التَّهَاوُنَ بِهَا !
قَالَ عُنْوَانٌ: فَفَرَّغْتُ قَلْبِي لَهُ.

«گفتم: ای اباعبدالله! به من سفارش و توصیه‌ای

فرما!

گفت: من تو را به نه چیز وصیت و سفارش
می‌نمایم؛ زیرا که آنها سفارش و وصیت من است به
اراده‌کنندگان و پویندگان راه خداوند تعالی. و از
خداوند مسألت می‌نمایم تا ترا در عمل به آنها توفیق
مرحمت فرماید.

سه تا از آن نه امر درباره تربیت و تأدیب نفس
است، و سه تا از آنها درباره حلم و بردباری است، و
سه تا از آنها درباره علم و دانش است. پس ای عنوان
آنها را به خاطرت بسپار، و مبادا در عمل به آنها از تو
سستی و تکاهل سرزند!

عنوان گفت: من دلم و اندیشه‌ام را فارغ و خالی
نمودم تا آنچه را که حضرت می‌فرماید بگیرم و اخذ
کنم و بدان عمل نمایم.»

فَقَالَ: أَمَّا اللّٰوَاتِي فِي الرِّيَاضَةِ: فإِيَّاكَ أَنْ تَأْكُلَ مَا لَا

تَشْتَهِيهِ، فَإِنَّهُ يورثُ الحَمَاقَةَ وَالبَلَهَ؛ وَ لَا تَأْكُلُ إِلَّا عِنْدَ
الجُوعِ؛ وَإِذَا أَكَلْتَ فَكُلْ حَلالًا وَ سَمَّ اللهُ وَ اذْكَرْ حَدِيثَ
الرَّسُولِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ ءآلِهِ:

«مَا مَلَأَ آدَمِي وَعَاءًا شَرًّا مِنْ بَطْنِهِ»؛ فَإِنْ كَانَ وَ لَا بُدَّ
فَثَلَّثْ لِطَعَامِهِ وَ ثَلَّثْ لِشَرَابِهِ وَ ثَلَّثْ لِنَفْسِهِ.

«پس حضرت فرمود: اما آن چیزهایی که راجع
به تأدیب نفس استآن که: مبادا چیزی را بخوری که
بدان اشتها نداری، چرا که در انسان ایجاد حماقت و
نادانی می کند؛ و چیزی مخور مگر آنگاه که گرسنه
باشی؛ و چون خواستی چیزی بخوری از حلال بخور
و نام خدا را ببر و به خاطر آور حدیث رسول اکرم
صلی الله علیه و آله را که فرمود: هیچوقت آدمی
ظرفی را بدتر از شکمش پر نکرده است. بناءً علیهذا
اگر بقدری گرسنه شد که ناچار از تناول غذا گردید،
پس به مقدار ثلث شکم خود را برای طعامش
بگذارد، و ثلث آن را برای آبش، و ثلث آن را برای
نفسش.»

وَ أَمَّا اللّٰوَاتِي فِي الحِلْمِ: فَمَنْ قَالَ لَكَ: إِنَّ قُلْتَ وَاحِدَةً
سَمِعْتَ عَشْرًا فَقُلْ: إِنَّ قُلْتَ عَشْرًا لَمْ تَسْمَعْ وَاحِدَةً!

وَ مَنْ شَتَمَكَ فَقُلْ لَهُ: إِنَّ كُنْتَ صَادِقًا فِيمَا تَقُولُ
فَأَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يَغْفِرَ لِي؛ وَ أَنْ كُنْتَ كَاذِبًا فِيمَا تَقُولُ فَاللَّهُ
أَسْأَلُ أَنْ يَغْفِرَ لَكَ. وَ مَنْ وَعَدَكَ بِالْخَيْرِ فَعِدُّهُ بِالنَّصِيحَةِ
وَ الرَّعَاةِ.

«و اما آن سه چیزی که راجع به بردباری و صبر
است: پس کسی که به تو بگوید: اگر یک کلمه
بگوئی ده تا می شنوی به او بگو: اگر ده کلمه بگوئی
یکی هم نمی شنوی!

و کسی که ترا شتم و سبّ کند و ناسزا گوید، به
وی بگو: اگر در آنچه می گوئی راست می گوئی، من
از خدا می خواهم تا از من درگذرد؛ و اگر در آنچه
می گوئی دروغ می گوئی، پس من از خدا می خواهم
تا از تو درگذرد.

و اگر کسی تو را بیم دهد که به تو فحش خواهم
داد و ناسزا خواهم گفت، تو او را مژده بده که من
درباره تو خیرخواه می باشم و مراعات تو را
می نمایم.»

وَ أَمَّا اللَّوَاتِي فِي الْعِلْمِ: فَاسْأَلِ الْعُلَمَاءَ مَا جَهِلْتِ، وَ

إِيَاكَ أَنْ تَسْأَلَهُمْ تَعْتَنَّا وَتَجْرِبَهُ؛ وَ إِيَاكَ أَنْ تَعْمَلَ بِرَأْيِكَ
شَيْئًا، وَ خُذْ بِالْإِحْتِيَاظِ فِي جَمِيعِ مَا تَجِدُ إِلَيْهِ سَبِيلًا؛ وَ
اهْرُبْ مِنَ الْفُتْيَا هَرَبَكَ مِنَ الْأَسَدِ، وَ لَا تَجْعَلْ رَقَبَتَكَ
لِلنَّاسِ جِسْرًا!

قُمْ عَنِّي يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! فَقَدْ نَصَحْتُ لَكَ؛ وَ لَا تُفْسِدْ
عَلَى وَرْدِي؛ فَإِنِّي امْرُؤٌ ضَعِيفٌ بِنَفْسِي. وَ السَّلَامُ عَلَيَّ مِنْ
اتَّبَعَ الْهُدَى^٢

«و اما آن سه چیزی که راجع به علم است: پس،
از علماء پیرس آنچه را که نمی دانی؛ و مبادا چیزی را
از آنها پیرسی تا ایشان را به لغزش افکنی و برای
آزمایش و امتحان پیرسی. و مبادا که از روی رأی
خودت به کاری دست زنی؛ و در جمیع اموری
که راهی به احتیاط و محافظت از وقوع در
خلاف امر داری

^١ در «أقرب الموارد» گوید: «تَعَنَّتَهُ: أَدْخَلَ عَلَيْهِ الْأَذَى وَ طَلَبَ زَلَّتَهُ وَ مَشَقَّتَهُ؛
يُقَالُ: جَاءَهُ مُتَعَتِّتًا أَيْ طَالِبًا زَلَّتَهُ. وَ- فِي السُّؤَالِ: سَأَلَهُ عَلَى جَهَةِ التَّلْبِيسِ
عَلَيْهِ؛ وَ رَبَّما عُدِّي بِعَلَى

^٢ «بحار الأنوار» طبع حروفی مطبوعه حیدری، ج ١، ص ٢٢٤ تا ص ٢٢٦
کتاب العلم، باب هفت: آداب طلب العلم و أحكامه، حدیث ١٧

احتیاط را پیشه خود ساز و از فتوی دادن پرهیز
همانطور که از شیر درنده فرار می کنی؛ و گردن خود
را جسر و پل عبور برای مردم قرار نده.

ای پدر بنده خدا (أبا عبدالله) دیگر برخیز از نزد
من! چرا که تحقیقاً برای تو خیرخواهی کردم؛ و ذکر
و ورد مرا بر من فاسد مکن، زیرا که من مردی هستم
که روی گذشت عمر و ساعات زندگی حساب دارم،
و نگرانم از آن که مقداری از آن بیهوده تلف شود. و
تمام مراتب سلام و سلامت خداوند برای آن کسی
باد که از هدایت پیروی می کند، و متابعت از پیمودن
طریق مستقیم می نماید.»^۱

^۱ روح مجرد، متن، ص ۱۷۶.